

{ نگاه }



◀ پدر شهید
کوهساری با عکسی
از فرزندش در دعای
عرفه ای که پنجشنبه
گذشته در بوستان
خورشید برگزار شد.

صاحب امتیاز: شهر داری مشهد
جانشین مدیر مسئول: مجید تفکر ناوه طوس
مدیر ضمانت: مسعود نبی دوست
مسئول منطقه ۹: هماسعادتمند
باتشکر از: روابط عمومی منطقه ۹، مهدی آبسالان و خانم کوزه گر
تلفن دفتر مرکزی: ۵۰-۳۷۲۸۸۸۸۱
تلفن شهر آرامحله منطقه ۹: ۳۵۰۹۰۳۴۶
تلفن روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹
دفتر مرکزی روزنامه شهر آرا: میدان شهدا، نبش دانشگاه یک
دفتر شهر آرامحله منطقه ۹: وکیل آباد، بولوار اقبال لاهوری ۲، طبقه سوم
پست الکترونیک: mahalle9@shahrara.com

چهارشنبه | ۱۵ شهریور ۱۳۹۶ | شماره ۲۵۹

{ از قدیم محله }

مرور بخشی از تاریخ خیابان نوفل لوشاتو از زبان محسن برومند

آن روزها



خاطر من هست در همین راسته خیابان نوفل امکانات حمل و نقل عمومی وجود نداشت (نه تاکسی، نه اتوبوس) بنابراین غیرممکن بود کسی از همسایه ها که ماشین داشت، ببیند یک نفر از افراد محله پیاده است و سوارش نکند. حتی اگر شلغش هم مسافر کشی بود، باز هم بدون هیچ چشم داشتی هم محله ای اش را می رساند ولی حالا باید دست بلند کنی تا سوارت کنند. آن وقت ها ناخود آگاه یک همسایه پیاده که می دیدند، ترمز می زدند و سوارش می کردند.

یکی از محبت های تکرار ناشدنی میان همسایه ها که هیچ وقت از خاطرم محو نمی شود مربوط می شود به سال ۶۱. در آن دوران در محله ما هیچ کادر بهداشتی درمانی وجود نداشت و برای انجام یک تزریق ساده باید مسیری طولانی را سپری می کردیم تا به مرکز شهر برویم اما یکی از همسایه های مهربان ما به نام «حاج آقای نصرتی» و همسرشان که خیلی به اهالی محله لطف داشتند، کار تزریقات و سرم افراد محله را بی هیچ چشم داشتی انجام می دادند و این کار خیلی با ارزش بود.

یادم هست که بچه بودم، از مدرسه که برمی گشتم، در مسیر خانه دو تا میل گرد داغ داغ روی زمین افتاده بود و من از داغی آن خبر نداشتم، خم شدم و با دودستم میلگرد را برداشتم که باعث شد جفت دست هایم بسوزد اما به لطف کمک های خانم نصرتی دست هایم خوب شد.

یادم می آید در محله نوفل، عصرها همه افراد محله با پیاده روی از فضای زیبای باغ ملک آباد لذت می بردند، به دلیل نبود ساختمان های عمودی، انواع پرند های مهاجر در باغ پرواز می کردند که واقعا فضای دلپذیری را به وجود می آورد، همچنین عبور جوی آب گناباد از وسط باغ نیز به کیفیت فضایی بهتر آن می افزود. انواع پرند های هزارستان از خروس خوان صبح شروع به خواندن آن می کردند و صفای خاصی به محله نوفل می بخشیدند. اما متأسفانه بعد از آنکه اجازه ساختمان سازی با تراکم بالا داده شد، عمود سازی و آپارتمان سازی رونق گرفت و باعث شد تا این پرند های مهاجر از محله ما بروند و دیگر برنگردند.

{ خاطره محله }

بمب مادر

دوره اعزام به خدمت سربازی همزمان شد با آغاز جنگ تحمیلی. جزو اولین کسانی بودم که سال ۵۸ همراه با یک گردان از بچه های مشهد به اهواز منتقل شدیم. بستم دستبازی راننده آمبولانس بود. به این صورت که در مناطق جنگی گشت می زدیم و هر کجا به مجروحی بر می خوردیم، او را به بیمارستان اهواز منتقل می کردیم. آن روزها عراق از بمب هایی استفاده می کرد که به بمب مادر معروف بود که در لحظه انفجار ش صدها ترکش و توپ فلزی به اطراف پرتاب می کرد. خاطرم هست به منطقه ای رسیدیم که پیش از رسیدن ما یکی از همین بمب ها به زمین اصابت کرده بود. چشمم به تانکر آبی افتاد که عین چلو صافی، سوراخ سوراخ شده بود و آب پس می داد. هر چه جلوتر می رفتم، صحنه ها تلخ تر می شد. کلاه سربازی را دیدم که با ساچمه های فلزی تکه تکه شده بود و روی زمین افتاده بود. بعد هم با پیکر جوان هایی روبه رو شدم که آنقدر و ترکش خورده بودند که نمی شد گوشت تنشان را از زمین جمع کرد. صحنه های آن روز در ذهنم یکی از تلخ ترین خاطرات زندگی ام را رقم می زند.

امیر زرگر - محله هنرستان

{ شاعر محله }

حضرت زهرا (ع)

به وقتایی چشم تو بارون می شد
دجله می شد، فرات و کارون می شد
می دیدی بغض حضرت علی رو
دلت تو خلوت خودت خون می شد
سکوتشو می دیدی، جامی خوردی
داش جلو چشم تو داغون می شد
اشکتو مردم می دیدن، می دونم
زخم تنت همیشه پنهون می شد
زخما همه سرو می کرد از اون روز
شبیه پسته های خندون می شد
تو نوبهار زندگی شکستی
بخ زدی داش فصل زمستون می شد
کاش اونی که لگد به در زد اون روز
به قد یک نخود پشیمون می شد
اما تورفته بودی، چشم عالم
تو بغض رفتن تو گریون می شد
اما تورفته بودی و حسینت
داش تو غمت بی سرو سامون می شد

اما تورفته بودی و زینبت
شبیه نخلای پریشون می شد
حسن تو مظلومیتش رها بود
علی تو چاه تشنه نالون می شد
هزار و اندی ساله غم گذاشتیم
تو تکیه ها برات علم گذاشتیم
ولی هنوز زخم تو خیلی تازه است
برات بی بی ما خیلی کم گذاشتیم

قاسم رفیعا - محله هاشمیه

